

معارف جدید و عوامل فروپاشی زودرس آن

احمدبخش اخلاصی^۱

چکیده

اغلب مورخان بر این باور است که معارف جدید، در دوره‌ی سلطنت حبیب‌الله خان شکل گرفت و تا زمان حیات وی در دائره‌یی شهر کابل محدود ماند. بعد از حبیب‌الله خان، فرزندش امان‌الله خان به سلطنت رسید و در این دوره، تعلیم و تربیت جدید، مرز پایتخت را درنوردید و به سوی برخی از ولایات نیز قدم گذاشت. نهاد معارف جدید در زمان سلطنت امان‌الله خان، علاوه بر اینکه از انسجام نسبی برخوردار گردید به شکل بازتری نیز تعقیب شد و این سیاست باز موجب گردید تا دروازه‌های مکاتب به روی زنان و دختران نیز روی خوش نشان دهند.

گشوده شدن دروازه‌های مکاتب به روی دختران، بهانه‌یی بود که به‌دست افراطیون مذهبی افتاد و پیامد آن، ایجاد مخالفت‌های شدید در قبال آموزش زنان و دختران بود که تحصیل آنان در فضای بیرون از خانه به یک جرم نابخشودنی تلقی می‌گردید. لذا، از همین برداشت نادرست از آموزش و پرورش زنان در کشور می‌توان به عنوان یکی از عوامل سقوط معارف جدید که همزمان با سقوط سلطنت امان‌الله خان اتفاق افتاد، یاد کرد.

۱. لیسانس علوم تربیتی و فوق لیسانس تاریخ اسلام.

درآمد

تعلیم و تربیت در افغانستان با فراز و فرود زیادی روبه‌رو بوده است. پیش از اینکه معارف جدید در کشور شکل بگیرد، نهاد آموزش سنتی یکه‌تاز میدان بود و در تمام شهرها، قراء و قصابات حاکمیت داشت. اما، با شکل‌گیری نظام آموزشی جدید و گام گذاشتن تعلیم و تربیت مدرن و سپس گسترش آن در سطح کشور، به تدریج دامنه‌ی آن کمتر و کمتر و در حال حاضر تا حدودی برچیده شده است.

بنابر قولی معارف جدید، در دوره‌ی سلطنت شیرعلی‌خان پدید آمد، ولی اکثر مورخان بر این عقیده‌اند که تعلیم و تربیت جدید با ساخت لیسه حبیبیه در زمان حبیب‌الله در کشور شکل گرفت و در زمان سلطنت امان‌الله‌خان در برخی ولایات گسترش یافت.

با تحلیل و ارزیابی دقیق می‌توان گفت که معارف رسمی در زمان حبیب‌الله‌خان متمرکز در شهر کابل بوده است و از حوزه مرکزی شهر کابل پا فراتر نگذاشت و همین فضای آموزشی محدود در شهر کابل عمومی نبوده است؛ بلکه در خدمت شاه‌زادگان، امیرزادگان، سردارزادگان و ثروتمندان و به عبارتی، در خدمت دستگاه حاکم بوده است. این مسئله کاملاً روشن است که در گذشته دولت مرکزی در افغانستان همیشه از گروه نژادی حاکم حمایت کرده و بیش‌ترین امکانات و منابع دولتی را در این راستا به مصرف رسانده است و گفته‌ی الیویه‌روا «در افغانستان بر عکس، دولت همیشه به عنوان وسیله‌ی به نفع پشتون‌ها در جهت برتری بر دیگر گروه‌های نژادی عمل کرده است.» (الیویه‌روا، ۱۳۸۹: ۲۲).

با توجه به اینکه در زمان امان‌الله‌خان علاوه بر اینکه، معارف جدید با رشد کمی مواجه گردید، مدیریت معارف به‌گونه‌ی منسجم و براساس سیستم متمرکز درآمد. اما، نابرابری‌های قومی و خاندانی در نظام آموزشی کاملاً مشهود بود و بیشترین امتیازات به سرداران، اشراف زادگان و سایر اقشار بالادست، تعلق می‌گرفت.

با شکل‌گیری معارف جدید در افغانستان و آشنایی معلمان و متعلمان با دانش آموزش و پرورش مدرن، به تدریج جریان مشروطیت در فضای آموزشی کشور (به خصوص در لیسه حبیبیه) شکل گرفت که بلافاصله با سرکوب دولت مرکزی روبه‌رو گردید. شکل‌گیری جریان مشروطیت و رشد آن در نظام آموزشی جدید سبب گردید که حبیب‌الله‌خان با نگاه بدبینانه نسبت به عملکرد مکاتب بنگرد و به سرعت وارد کاروزار گردیده و «شمار زیادی از سران و اعضای نهضت مشروطه را اعدام و یا روانه‌ی زندان نمود و از علاقه و توجهی که در آغاز نسبت به معارف جدید داشت، کاسته شد و در اواخر حکومت خویش نسبت به توسعه و گسترش معارف نوین بی‌میل گردید.» (کامگار،

عوامل مختلفی موجب گردید که اصلاحات امان‌الله خان با مخالفت‌های شدید مردمی روبه‌رو گردد؛ ولی «آنچه که مخالفت علیه رژیم امانی را به نقطه اوج خود رساند، اعتراض دسته‌جمعی رهبران دینی بود که در اواخر ماه سپتامبر رهبری اعتراضات عمومی را علیه پالیسی‌های دولت بدست گرفتند... رهبری جبهه مخالف امان‌الله خان را همان گروه نخبه‌علمای کابل که وسایل جانشینی وی را بر تخت سلطنت فراهم کرده بودند، بدست گرفتند.» (سنزل نوید، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

به نظر می‌رسد که یکی از دلایل سقوط معارف جدید و در مجموع شکل‌گیری مخالفت‌های جدی علیه سلطنت امان‌الله خان، راه دادن دختران به معارف جدید بود. همین مسئله، بهانه‌ی بود که بدست افراطیون دینی افتاد و مبارزات جدی را علیه سلطنت امان‌الله خان آغاز نمودند. در حقیقت، همان اندیشه‌ی که در زمان امارت اسلامی طالبان مسبب به تعلیم و تربیت زنان و دختران در مکتب و فضای بیرون از خانه وجود داشت، همان اندیشه در میان رهبران دینی عصر امان‌الله خان به شکل افراطی‌تری خودنمایی می‌کرد.

سابقه معارف سنتی در افغانستان

تعلیم و تربیت در افغانستان با سابقه طولانی همراه است. برخی از شهرهای فعلی افغانستان در عهد خراسان بزرگ، کانون علم و فرهنگ و دارای تمدنی وصف‌ناپذیر بوده‌اند که هر کدام در دوره‌ی خودش، یگانه پایگاه علمی، فرهنگی و ادبی محسوب می‌شده‌اند که بازخورد آنها، آثار گران‌بها و ارزشمند و شخصیت‌های علمی برجسته و متبحر در ادبیات، فرهنگ، علوم و معارف اسلامی بوده است. به عنوان نمونه، شهر هرات از جمله چهار شهر بزرگ و عمده خراسان تا پیش از حمله مغولان بوده است که به کثرت و ازدیاد مراکز علمی، فرهنگی و دینی شهرت داشته است.

یاقوت حموی در سال (۶۰۷ ه.ق.) از هرات بازدید کرده و این شهر را از مهم‌ترین مراکز مدنی خراسان بزرگ توصیف نموده و چنین گفته است: «شهری نیکوتر و وسیع‌تر از آن ندیدم به خصوص که از وجود علما و فضلاء پُر بود و دروغا که مغولان کافر در سال ۶۱۸ بر آن تاختند و آنرا ویران کردند.» (غنی‌مه، ۱۳۷۷: ۲۰-۲۱).

هرات در زمان «شاهرخ تیموری» (۸۰۷ - ۸۵۰ ه.ق.) و فرزندش «بایسنقر میرزا» (۸۵۲ - ۸۶۱ ه.ق.) به دلیل توجهی که آن دو به اهل علم و ادب داشته‌اند، به عنوان یکی از مراکز مهم علمی و ادبی در شرق اسلام در آمد و شمار زیادی از فضلاء و دانشمندان، شعراء و ادبای سایر شهرهای اسلامی را به سوی خود جلب کرده بود. در

زمان «سلطان حسین بایقرا» (۸۷۵ - ۹۱۱ ه.ق.) و وزیر دانشمند او امیر علی شیر نوایی (م ۹۰۶ ه.ق.) هرات کانون دانشمندان بزرگ و سخن‌سرایان نامی شد که سرآمد آنان مولانا عبدالرحمن جامی شاعر، نویسنده و عارف مشهور قرن نهم بود (غنیمه، ۱۳۷۷: ۲۰-۲۱).

میزان شهرهای تاریخی بلخ، غزنی بسیار خوش درخشیده‌اند و مقامی بس ارجمند در تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی دارند که عالمان و نخبگان علمی این شهرها در رشد و شکوفایی تمدن و فرهنگ اسلامی و فعالیت‌های علمی و فرهنگی نقش به‌سزایی داشته‌اند. سرزمین افغانستان علی‌رغم آنکه دارای سابقه‌ی فرهنگی درخشان و مراکز علمی و آموزشی شکوهمند بوده و شخصیت‌های علمی و ادبی برجسته و شهیری به جهان دانش و فرهنگ تقدیم داشته است؛ ولی هم اکنون بررسی تاریخی تحولات فرهنگی و آموزشی این سرزمین پیش از شکل‌گیری افغانستان با چالش‌ها و مشکلات فراوانی رو به رو گشته است که تغییر نام این سرزمین یکی از بزرگترین این چالش‌ها به حساب می‌آید.

محقق و پژوهشگر معاصر افغانستان مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی در این مورد می‌نویسد: «قبل از این که به مشکلات ناشی از تغییرات رسمی و تغییرات سیاسی رفتار شویم باید یادآور شویم که هرگاه خواسته باشیم موضوع را صرفاً در محدوده‌ای افغانستان مورد بحث و بررسی قرار دهیم به محدودیت‌های رو به رو خواهیم شد، که تاریخ آن از قرن دوازده هجری/ هیجده میلادی (۱۶۰ ه.ق./ ۱۷۴۷ م.) دور نخواهد رفت. این واقعیتی است تلخ و ناگوار که تمامی محققان و نویسندگان افغانستانی و غیر افغانستانی به ناچار به آن گردن نهاده و در این قالب پیش ساخته قلم فرسائی کرده‌اند.» (دولت آبادی، ۱۳۸۳: ۴۵۰).

از این رو مطالعه و پژوهش خدمات و فعالیت‌های آموزشی و تحولات فرهنگی افغانستان از روزگاری آغاز می‌گردد که این سرزمین از گذشته پربار و درخشان خویش جدا می‌شود و حکومتی در قندهار شکل می‌گیرد که رئیس آن (احمدشاه ابدالی) است که دوره‌ی خودش را در جهت برقراری نظم و آرامش در کشور جدیدالتأسیس با جنگ و درگیری سپری می‌نماید و فرصتی برای ارائه‌ی خدمات و فعالیت‌های آموزشی نمی‌یابد. بعد از احمدشاه ابدالی، نوبت به تیمورشاه می‌رسد که تحولات فرهنگی و آموزشی در این دوره، با فساد و خوش‌گذرانی و در فضای قصه‌خوانی و شعرسرایی، در عشرتکده‌یی دربارش همراه می‌شوند که مملو از دختران زیباروی و عشوهر به عنوان کالای مرغوب اهداء گردیده بود. به گفته‌ی دولت آبادی: «با رفتن تیمورشاه، بازار داغ

قصه‌خوانی و شعرسرایی از رونق افتاد و اندک فعالیت فرهنگی صورت گرفته به غارت رفت و چراغ نیمه روشن فرهنگ و ادب به کلی خاموش گشت.» (دولت آبادی، ۱۳۸۳: ۴۵۰).

تعلیم و تربیت رسمی در افغانستان

برخی از نویسندگان تاریخ افغانستان، تاریخ معارف جدید افغانستان را در دوره‌ی امیر شیرعلی‌خان (۱۲۴۶-۱۲۵۶) ارجاع داده و در واقع او را به‌عنوان مؤسس تعلیم و تربیت نوین معرفی کرده‌اند. این مجموعه از مورخان، این اقدام را متأثر از اصلاحات و پیشنهادات سید جمال‌الدین افغانی دانسته و اظهار کرده‌اند که: «سید در روز وداع با امیر شیرعلی‌خان در ارگ بالاحصار کابل، تمام نظر و پروگرام اصلاحی خود را که در طومار طولی نوشته بود به شاه تقدیم نمود. شاه به خوبی پذیرفت و وعده‌ی تطبیق آن را در مملکت داد.» (غبار، ۱۳۷۴: ۵۹۳).

غلام محمد غبار حتی تعدادی از مکاتب امیر شیرعلی‌خان را نام برده و بعضی از مشخصات آن را ذکر کرده است و می‌نویسد: «در زمینه فرهنگ امیر شیرعلی‌خان دو مکتب به طرز جدید، یکی ملکی و دیگری نظامی تأسیس کرد.» (غبار، ۱۳۷۴: ۵۹۵). مضامین درسی مکتب نظامی: علوم ریاضی، جغرافیا، شیمی و نقشه‌کشی و مکتب ملکی (ویژه‌ی اشراف زادگان، ثروتمندان و شاهزادگان) در تمام برنامه‌های آموزشی شبیه مکتب نظامی بود.» (پابنده، ۱۳۳۹: ۲۴). این در حالی است که برخی دیگر، صحت ادعای مذکور را مورد تردید قرار داده و آن را بدون سند دانسته است.

میرمحمد صدیق فرهنگ معتقد است: «اولاً، وضعیت فرهنگ و ادب در مدت نزدیک به چهل سال (از مرگ دوست محمدخان تا مرگ امیر عبدالرحمن) افغانستان باز هم در سطح پایین بود. دوماً، برای تأثیرپذیری اصلاحات امیر شیرعلی‌خان از تعلیمات و نظریات سید جمال‌الدین هیچ سند قابل‌اطمینان ارائه نشده است تا بر اساس آن بتوان در این زمینه قضاوت کرد و هیچ‌گونه شباهتی میان آن دو اصلاحات به چشم نمی‌خورد.» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۳، ۴۳۶).

فرهنگ هدف از اصلاحات امیر را تقویت دولت در برابر دشمنان داخلی و نیز فراهم نمودن زمینه‌های جانشینی برای فرزند خود (عبدالرحمن خان) می‌داند (همان). صدیق فرهنگ نه تنها صحت ادعای اقدامات شیرعلی‌خان را مورد تردید قرار می‌دهد؛ بلکه می‌گوید وی هیچ‌گونه اقدامی در این زمینه انجام نداده است. «نقیصه‌ی بزرگ اصلاحات امیر شیرعلی‌خان که به ناکامی مطلق منجر گردید، در این بود که هیچ اقدامی برای ترویج معارف و علم تخنیک جدی در کشور به عمل نیامد تا اشخاص شایسته برای اجرای امور به طرز جدید تربیه شود.» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۳۳۱-۳۳۳).

بعد از درگذشت امیر شیرعلی خان، زمام قدرت بدست امیر عبدالرحمن خان افتاد که در دوران ۲۲ ساله حکومت (۱۲۵۷-۱۲۷۹) وی به جزء ساخت یک مدرسه دینی، تمام سایر مراکز علمی- فرهنگی تخریب و یا تعطیل گردید و بدون هیچ گونه تغییر و تحول فرهنگی - آموزشی، دوران حکومت خویش را در جنگ و نبرد با مردم افغانستان به پایان برد که بیشترین قربانی ماجراجویی های وی را شیعیان مظلوم هزاره تشکیل داده اند.

غبار، عبدالرحمن را دشمن مراکز دینی و علمی معرفی می نماید: «درک این مطلب ضروری است که شاید در آن عصر هیچ مدرسه و مرکز دینی و علمی از دستبرد و تخریب امیر قهار، مصون نمانده بود. لذا امیر قهار برای توجیه اعمال دینی و برآورده ساختن مقاصد سیاسی خود به نام دین و مذهب مدرسه دینی را در مسجد چوب فروشی کابل تأسیس کرد.» (غبار: ۱۳۷۴: ۶۵۰). غبار در ادامه در ارتباط با دشمنی امیر عبدالرحمن خان با تمدن و فرهنگ جدید می نویسد: «هیچ نقطه ای درخشانی در تاریخ این عهد راجع به فرهنگ جدید دیده نمی شود. بی اعتنایی امیر در این زمینه تا جایی بود که می توان آن را تعند و تعمد او در جلوگیری از فرهنگ نامید... معهذرا یک مکتب نساخت و یک جریده تأسیس نکرد، در حالی که افغانستان با هر دو سابقه داشت.» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۳۳۱-۳۳۳).

حبیب الله خان و تأسیس معارف جدید (۱۲۷۹-۱۲۹۷)

امیر عبدالرحمن خان بعد از بیست و دو سال حکومت از دار دنیا رخت بربست و فرزندش حبیب الله خان به سلطنت رسید. با توجه به شکل گیری حکومت مرکزی قوی و مقتدر بعد از نبردهای سنگین و قتل عام های گسترده توسط عبدالرحمن خان و ایجاد آرامش نسبی در کشور، یک سلسله اصلاحات در دوره ی سلطنت حبیب الله خان به وجود آمد که از آن جمله می توان به تأسیس معارف جدید در افغانستان اشاره کرد. حبیب الله خان با ساخت و تأسیس نخستین مکتب رسمی (لیسه حبیبیه) به تعلیم و تربیت جدید در افغانستان رسمیت بخشید.

لیسه حبیبیه دارای سه مرحله ابتدایی، رشدی (متوسطه) و اعدادی (لیسه) بود و با ساختار و مواد آموزشی مشخص در سال ۱۲۸۳ در شهر کابل تأسیس گردید. این لیسه دارای شاخه های متعدد دیگری نیز بود که همگی در شهر کابل قرار داشت (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۷۰۲).

مکتب نظامی [که در دوران شیرعلی خان تأسیس شده بود] نیز توسط حبیب الله خان فعال گردید و دارای سه صنف اعدادی و سه صنف نظامی بود و همانند مکتب ملکی، دارای واحدهای فرعی در شهر کابل بود: از قبیل مکتب عسکری ملک زاده ها، مکتب عسکری جدیدالاسلام نورستانی ها و مکتب عسکری اردلیان حضور. همین مکتب بعداً به دانشکده و یا دانشگاه حربی در عصر ظاهرشاه تبدیل گردید. با توجه به اینکه

مکتب مذکور از آغاز اختصاصی بود تا پایان دوره جمهوری داود خان، به پشتون‌ها و تعداد اندک از تاجیک‌ها اختصاص داشت و شالوده‌ایی این روند با کودتای هفت ثور بهم ریخت (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۴۷۱).

با تحلیل و ارزیابی دقیق می‌توان گفت که معارف رسمی در زمان حبیب‌الله خان متمرکز در شهر کابل بوده است و از حوزه مرکزی شهر کابل بیرون نرفته است و همین فضای آموزشی محدود در شهر کابل عمومی نبوده است؛ بلکه در خدمت شاهزادگان، امیرزادگان، سردارزادگان و ثروتمندان و به عبارت دیگر، در خدمت دستگاه حاکم بوده است. این مسئله کاملاً روشن است که در گذشته دولت مرکزی در افغانستان همیشه از گروه نژادی حاکم حمایت کرده و بیش‌ترین امکانات و منابع دولتی را در این راستا به مصرف رسانده است. الویه روآ می‌نویسد: «... در افغانستان بر عکس، دولت همیشه به عنوان وسیله‌ی به نفع پشتون‌ها در جهت برتری بر دیگر گروه‌های نژادی عمل کرده است.» (الویه روآ، ۱۳۸۹: ۲۲).

با ظهور و شکل‌گیری معارف جدید در افغانستان و ارتباط معلمان و متعلمان، با تمدن نوین و توسعه دانش آموزش و پرورش در جهان، به تدریج جریان مشروطیت در فضای آموزشی کشور (به خصوص در لیسه حبیبیه) شکل گرفت که بلافاصله با سرکوب دولت مرکزی روبه‌رو گردید. شکل‌گیری جریان مشروطیت و رشد آن در نظام آموزشی جدید سبب گردید که حبیب‌الله خان با نگاه بدبینانه نسبت به عملکرد مکاتب بنگرد و به سرعت وارد کاروزار گردیده و «شمار زیادی از سران و اعضای نهضت مشروطه را اعدام و یا روانه‌ی زندان نمود و از علاقه و توجهی که در آغاز نسبت به معارف جدید داشت، کاسته شد و در اواخر حکومت خویش نسبت به توسعه و گسترش معارف نوین بی‌میل گردید.» (کامگار، ۱۳۹۲: ۲۶).

امان‌الله خان و توسعه معارف جدید (۱۲۹۷-۱۳۰۷)

سلطنت امان‌الله خان در افغانستان با دو هدف اساسی (استقلال و اصلاحات نظام اداری) شکل گرفت. با شروع اصلاحات در حوزه‌های مختلف اداری، اصلاحات و تغییرات اساسی و قابل توجهی در حوزه فرهنگی و آموزشی کشور انجام گرفت. نهاد تعلیم و تربیت جدید در دوران سلطنت امان‌الله خان از شهر کابل پا فراتر گذاشت و به برخی ولایات دیگر کشور نیز گسترش یافت.

غلام محمد غبار خدمات و فعالیت‌های آموزشی دوره سلطنت امان‌الله خان را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «طبق ماده‌ی ۶۸ قانون اساسی نخستین افغانستان، تحصیل معارف تا درجه‌ی ابتدائیه اجباری شد و در پایتخت به علاوه لیسه حبیبیه، لیسه‌های امانی و امانیه که توسط پروفیسران فرانسوی و جرمنی و استادان داخلی تأسیس گردید،

مکاتب رشدی غازی، رشدیه استقلال، تلگراف، رستمی، نجاری، معماری، السنه، زراعت، دارالعلوم عربی، رشد مستورات، رشدیه جلال آباد، زراعت رشدیه قندهار، رشدیه هرات، دارالمعلمین هرات، رشدیه مزارشریف، رشدیه قطغن، مکتب پلیس، موزیک، قالین بافی، آرچتکت، تدبیر منزل زنانه، مکتب طیبه مستورات و... در لیسه‌ها و مکاتب رشدی و مسلکی سه هزار نفر طلبه تحصیل می‌کردند.» (غبار، ۱۳۷۴: ۷۹۲-۷۹۳).

تاسیس وزارت معارف

پیش از تاسیس وزارت معارف در افغانستان «شورای معارف» متشکل از ده نفر در زمان حبیب الله خان (۱۲۹۱) ایجاد گردید. این شورا وظایفی چون منظور نمودن نصاب تعلیمی، کتب درسی، رسیدگی به وضعیت مالی، نظارت بر امتحانات و... داشت. در دوره‌ی امان الله خان «وزارت معارف» تأسیس گردید و «تهداب تعلیم و تربیه جدید، عصری و منظم در کشور روی دست گرفته شد. وزارت معارف در سال ۱۲۹۹/۱۹۲۲م تأسیس و سردار محمد سلیمان اولین وزیر معارف کشور تعیین گردید. ضمناً اصلاحات متنوع که در ساحه تعلیمی به میان آمد سیستم مکاتب نیز تغییر کرد؛ به این معنی که مدت تدریس مکاتب ابتدائیه به پنج سال، متوسطه چهار سال و ثانویه سه سال شد.» (کامگار، ۱۳۸۲: ۲۷).

با توجه به رشد کمی تعلیم و تربیت جدید در افغانستان در دوره‌ی امان الله خان، مدیریت معارف به گونه‌ی منسجم و براساس سیستم متمرکز درآمد. با وجود پیشرفت و رشد معارف، متاسفانه نابرابری‌های قومی و خاندانی در نظام تعلیمی کاملاً مشهود و امتیازات بیشتر به سرداران، اشراف زادگان و... تعلق می‌گرفت. هم‌چنین پیگیری سیاست تغییر اجتماعی از کانال نهاد تعلیم تربیت، بدون توجه به یافته‌های علوم اجتماعی و روان شناسی، با مخالفت هنجارهای مذهبی و آداب و رسوم قبیله‌ی مواجه گردید که در این زمینه کامگار می‌نویسد: «امان الله بر اثر کم‌تجربگی مرتکب یک سلسله خطاها و اشتباهات شد که ملت از وی روی گردان گردید، اکثر علمای وقت برضد وی قرار گرفتند.» (کامگار، ۱۳۸۲: ۳۱).

زنان و معارف جدید در افغانستان

دوره‌ی امانیه را می‌توان دوره‌ی رشد فرهنگ و توسعه معارف جدید نامید که یکی از درخشان‌ترین دوران تاریخ تعلیم و تربیت افغانستان به‌شمار می‌آید. زیرا برخلاف عصر حبیب الله خان، آموزش و پرورش مدرن محدود به شهر کابل نبوده است؛ بلکه در برخی ولایات دیگر نیز گسترش یافت. امان الله خان پیشرفت و ترقی افغانستان را در رشد و توسعه‌ی معارف جدید می‌دانست و در این راستا تلاش بسیار نمود، حتی به خاطر تعلیم و تربیت زنان در برابر روحانیون که جایگاه مقدسی در میان مردم افغانستان داشتند، قرار گرفت.

ورود زنان در عرصه معارف افغانستان با تأسیس نخستین مکتب دخترانه (لیسه عصمت) توسط ملکه ثریا و مادرش در سال ۱۲۹۹ ش/۱۹۲۱ م. عملی شد. این مکتب بعد از گذشت چندین سال فعالیت، به لیه «ملالی» تغییر نام یافت. در این دوره، گروهی از دختران فارغ التحصیل لیسه عصمت برای تحصیل به خارج از کشور اعزام گردید. غبار می‌نویسد: «... سال دیگر یک عده دختران افغانی در ترکیه به غرض تحصیل اعزام و فرستادن. یک عده طلبه نظامی در انگلستان در نظر گرفته شد.» (کامگار، ۱۳۸۲: ۳۱).

تأسیس اولین مکتب دخترانه در افغانستان

همانطوری که بیشتر یادآوری گردید، شرایط و زمینه‌ی تحصیل زنان در افغانستان در دوره سلطنت امان‌الله خان فراهم شد که نخستین مکتب دخترانه به سرپرستی ملکه ثریا به نام «مکتب عصمت» در شهر کابل تأسیس گردید. در این زمینه تاریخ معارف افغانستان می‌نویسد: «در سال ۱۲۹۹-۱۹۲۱ ملکه ثریا و مادرش از اموال شخصی شان برای طبقه نسوان یک مکتب به نام «لیسه عصمت» تأسیس نمودند که بعدها به نام لیسه ملالی مسمی شد.» (کامگار، ۱۳۸۷: ۲۸). ملکه ثریا پیش از تأسیس مکتب دخترانه در افغانستان در جمع گروهی از زنان شهر کابل صحبت نمود و از عقب ماندگی زنان کشور سخن گفت. غبار می‌نویسد: «در کابل روزی که ملکه ثریا در یک اجتماع از پیشرفت زنان جهان و عقب ماندگی افغانستان سخن زد (جدی ۱۲۹۹ شمسی) زنان درد بگریستند و پنجاه نفر فی المجلس خود شان را در خدمت معارف و تأسیس اولین مدرسه زنانه گذاشتند. ملکه چنان متأثر و منفعل گردید که خودش وظیفه مفتشی مستورات را بر دمه بگیرد.» (غبار، ۱۳۷۰: ۷۹۰). تأسیس مکتب دخترانه و تحصیل زنان و دختران در این مکتب پس از مدتی با مخالفت شدید مردم، به خصوص نمایندگان لویه جرگه قرار گرفت که به تعطیلی آن منجر گردید.

تعداد مکاتب دخترانه دوران امان‌الله خان

بعد از تأسیس نخستین مکتب دخترانه (مکتب عصمت) در شهر کابل شمار شاگردان این مکتب افزایش یافت و بناچار دولت درصدد تأسیس مکاتب بیشتری برآمد، که غلام محمد غبار چند تا از این مکاتب نو تأسیس را نام می‌برد: «رشدیه مستورات، مکتب طیبیه، مکتب مستورات و تدبیر منزل» (غبار، ۱۳۷۰: ۷۹۳). محمداکرام اندیشمند، یکی از نویسندگان تاریخ تعلیم و تربیت افغانستان تعداد مکاتب دخترانه‌ی دوران امان‌الله خان را هفت مکتب می‌داند؛ ولی نام نمی‌برد.

با توجه به اینکه مخالفت‌های مردمی، به خصوص روحانیون در سراسر کشور با معارف زنان ادامه داشت، دولت بدون توجه به اعتراضات و مخالفت‌های آنان به تأسیس مکاتب دخترانه می‌پرداخت. به این مقدار هم اکتفا نکرد؛ بلکه تعداد از محصلان دختر را جهت

تحصیل به خارج از کشور فرستاد. در این زمینه در کتاب مجموعه مقالات سومین کنفرانس علمی تئوریک وزارت معارف می‌نویسد: «مدیران و سیاست‌گذاران دوره‌ای امانی به خصوص شخص شاه که طرفداران بی‌چون و چرای فرهنگ جهان غرب و تحت تأثیر شدید فضای حاکم بر منطقه بودند، راه را برای اعزام دانشجویان دختر به کشورهای غربی باز کردند، و برای اولین بار تعداد از دوشیزگان جهت فراگیری تعلیمات عالی به خارج اعزام شدند.» (وزارت تعلیم و تربیت، ۱۳۶۲: ۹۸).

آموزش مختلط و اعلام اجباری مقطع ابتدائی

امان‌الله خان در سال ۱۳۰۶ به اروپا رفت، وی با مشاهده‌ی آثار فعالیت‌ها و خدمات آموزشی غرب، بیش از گذشته به معارف جدید دلگرم گردید، و دستور به آموزش مختلط تا سن ده سالگی را صادر نمود. «لذا طبق دستور شاه دختران در مقطع ابتدایی در مکتب امانیه با پسران در یک کلاس مشغول به تحصیل شدند.» (دایره‌المعارف آریانا، ۱۳۲۵: ۳/۳۲۵).

در همین موقع آموزش و پرورش مقطع ابتدایی را برای دختران اجباری اعلام کرد. «طبق ماده ۶۸ نظامنامه اساسی افغانستان، تحصیل معارف تا درجه ابتدائیه اجباری شد: برای تبعه‌ی افغانستان درجه‌ی ابتدائیه تحصیل معارف حتمی و مجبور‌یست درجات و تفرعات آن به یک نظامنامه‌ی مخصوص تعیین یافته که برطبق آن معمول می‌شود.» (کامگار، ۱۳۸۷: ۲۷).

حجاب و مکاتب دخترانه در عصر امانیه

یکی از اقداماتی که منجر به مخالفت و خیزش عمومی علیه دولت امان‌الله خان گردید کشف حجاب از زنان بود و این سیاست بعد از سفر اروپایی امان‌الله خان اعمال گردید. غبار می‌نویسد: «در جاده‌های مخصوص پایتخت تابلو نوشتند: «هیچ زنی با برقع نمی‌تواند از اینجا عبور نماید. پلیس‌ها این امر را تطبیق می‌نمودند و زنان ناداری که البسه عادی خود را در زیر چادری پنهان نموده و توان پوشیدن لباس نسبتاً خوب‌تری نداشتند، مجبور شدند که از خریداری مایحتاج شبانه روزی خود در بازارهای معمولی صرف کنند، در حالی که هیچ فابریکه و کارخانه‌ای برای کار کردن زنان وجود نداشت.» (غبار، ۱۳۷۰: ۸۱۲).

این سیاست در مکاتب دخترانه نیز عملی گردید که بعدها حبیب‌الله کلکانی یکی از دلایل قیام علیه حکومت امان‌الله را سیاست کشف حجاب می‌داند. «مکاتب زنانه تأسیس کرد، برقع را برانداخته، متعلمات به خارج فرستاد.» (غبار، ۱۳۷۰: ۸۲۷). فرهنگ این مسأله را در دوره نادرشاه جستجو نموده است: «از ختم دوره‌پادشاهی امان‌الله شاه به این‌سو دولت در مسأله حقوق زنان روش ارتجاعی و محافظه کارانه داشت. مدارس دخترانه

مسدود گردید، محمدنادر شاه چنانچه دیده شد، حجاب زنان یکی از فقرات اساسی خطمشی خود اعلان کرد و امان‌الله را به دلیل مداخله در این کار (رفع حجاب) مورد نکوهش قرار داد.» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۶۸۹، ۶۹۰).

فروپاشی معارف

عوامل مختلفی موجب گردید که اصلاحات امان‌الله خان با مخالفت‌های شدید مردمی روبه‌رو گردد؛ ولی «آنچه که مخالفت علیه رژیم امانی را به نقطه اوج خود رساند، اعتراض دسته‌جمعی رهبران دینی بود که در اواخر ماه سپتامبر رهبری اعتراضات عمومی را علیه پالیسی‌های دولت بدست گرفتند... رهبری جبهه مخالف امان‌الله خان را همان گروه نخبه‌علمای کابل که وسایل جانشینی وی را بر تخت سلطنت فراهم کرده بودند، بدست گرفتند.» (سنزل نوید، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

مخالفت با معارف جدید و به خصوص مکتب دخترانه

همانگونه که اشاره گردید، رهبری مخالفت علیه رژیم امانی را رهبران دینی بر عهده داشتند و دلیل عمده‌ی این مخالفت گسترش معارف جدید بود. در زمان حبیب‌الله معارف به پسران اختصاص داشت؛ ولی در دوره‌ی امانیه، دختران نیز راهی مکتب شدند و همین امر یکی از دلایل اعتراضات علیه حکومت امان‌الله خان بود.

پرسشی در این جا مطرح است که چرا مردم در دوره امان‌الله خان با معارف زنان مخالفت می‌کردند؟ در حقیقت این سوالی است که می‌توان آن را از طالبان نیز پرسید که چرا با تعلیم و تربیت زنان و دختران در مکتب و فضای بیرون از خانه مخالفت می‌کردند؟ به نظر می‌آید که پاسخ این پرسش بسیار روشن باشد. زیرا زن در فرهنگ طالبان یعنی برده‌ی خانگی که خداوند او را خلق کرده است تا بچه بزاید و از کودکان محافظت نموده و به کارهای خانه رسیدگی و به نحو احسن شوهرداری نماید و به هیچ عنوان حق بیرون رفتن از منزل حتی جهت فراگیری مسائل اعتقادی، اخلاقی و احکام الهی را ندارد و همین گرایش واپسگرایانه در زمان امان‌الله خان نیز مطرح بوده است. از سوی دیگر، بسیاری از رهبران طالبان فراگیری معارف نوین را جرم می‌دانند؛ چون معتقد بودند که از بلاد کفر آمده است؛ و این اندیشه نسبت به معارف جدید در زمان امان‌الله خان نیز مطرح بود. لذا، همانطوری که طالبان به دلیل حرام بودن معارف جدید، زنان را از تحصیل محروم می‌کردند، به همان دلیل با معارف زنان در دوران امان‌الله خان نیز توسط روحانیون، خان‌ها و ارباب‌های متحجر تحریم گردیدند.

با توجه به حوادث و جریان‌های تاریخی که در جامعه اسلامی اتفاق می‌افتد، نقش علما و روحانیون مذهبی در هدایت جامعه بسیار مؤثر می‌باشد. در جایی که سواد با عقلانیت هم آغوش شده‌اند، حوادث به نفع اسلام و مسلمین رقم می‌خورد. ولی در

مواردی که یکی از دو صفت و یا هر دو نباشد، حوادث دردناکی رخ می‌نمایند. در افغانستان در زمان حکومت عبدالرحمن، تا زمانی که فتوای مولوی‌های بی‌سواد و متعصب اهل سنت علیه شیعیان (هزاره) صادر نشده بود، کسی جرئت شیعه‌کشی را نداشت؛ ولی زمانی که حکم تکفیر شیعیان از سوی آنان صادر گردید، بیش از شصت و سه درصد از هزاره‌ها قتل عام شدند.

متأسفانه، داستان معارف جدید و به خصوص تعلیم و تربیت زنان در افغانستان نیز چنین بوده است تا زمانی که مولوی‌های بی‌سواد در دوران امان‌الله خان با تعلیم و تربیت زنان مخالفت نکرده بودند، وضعیت معارف رو به پیشرفت بود. ولی هنگامی که فتوای تحریم آموزش زنان از سوی آنان در فضای بیرون از خانه (مکتب) صادر گردید، مردم نیز به مخالفت برخاستند. البته، این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که تنها بی‌سوادی مولوی‌ها مانع تحصیل زنان نبوده است؛ بلکه برداشت‌های نادرست از دین یا استفاده از برخی روایت‌ها به صورت گزینشی در جهت ممنوعیت تحصیل زنان و... از جمله عوامل مهمی ممنوعیت بوده است

البته به این نکته نیز توجه گردد که در این میان تندروی‌های امان‌الله خان نیز بر میزان مخالفت‌های مردمی افزوده است. زیرا وی بدون توجه به هنجارهای دینی و مذهبی و ساختار قومی و قبیله‌ای جامعه افغانستان در صدد گسترش فرهنگ غربی در کشور برآمده و با مدل‌ها و شیوه‌های غربی در جهت تعلیم و تربیت زنان گام برداشت. جهانگردی از پدر خود که مترجم امان‌الله خان در سفر به روسیه بوده است نقل می‌کند: «... امان‌الله خان می‌خواست که افغانستان به اروپا و روسیه نزدیک‌تر شود، ولی ملاها و روحانیون با او مخالفت کردند و بالاخره او را برداشتند.» (ظاهر طنین، ۱۳۸۴: ۴۷).

در لویه جرگه ۱۳۰۳ هـ ش از سوی هفتصد نفر از خان‌ها و فیودالها و ملاها... تحصیل زن در مدرسه لغو شد (غبار، ۱۳۷۰: ۸۱۱). میرزا غلام خان نماینده روحانی لویه جرگه پغمان علت مخالفت نمایندگان لویه جرگه را با اصلاحات امان‌الله خان در ارتباط با معارف کشور و تأسیس مکتب دخترانه بی‌اعتنایی او به ملا، خان و ملک می‌داند که «چرا ملاهای تحصیل کرده‌ی مکتب «دیوبند» هندوستان را به تبعید محکوم کرد. چرا معارف زنانه را در افغانستان اساس گذاشت.» (انیس، ۱۳۰۹: ۳۱).

با توجه به اعتراف میرزا غلام خان در مورد مخالفت «ملا، خان و ملک» و علت مخالفت آنان با امان‌الله خان به خوبی روشن می‌گردد که گرایش‌های فکری روحانیون و متنفذین دوران امان‌الله خان دقیقاً با اندیشه‌های طالبانی مطابقت می‌کند. زیرا بسیاری از رهبران و سربازان گروه طالبان در مدارس دیوبندی پاکستان که در حقیقت ریشه در مدارس دیوبندی هندوستان دارد، تحصیل کرده‌اند، همانگونه که روحانیون مدارس

دیوبندی زمان امان‌الله خان با معارف زنان مخالفت می‌کردند، در زمان گروه طالبان نیز چنین بوده است.

در بخشی از اعلامیه ۱۹ ماده‌ای که بعد از پیروزی حبیب‌الله کلکانی در ششم شعبان ۱۳۴۷ ق. (۱۳۰۸ ش) منتشر گردید، دلایل تکفیر امان‌الله خان را چنین بیان داشته‌اند: «سلام شفاهی را منع و به اشاره‌ی سر تبدیل کرده، عوض دستار کلاه مقرر کرده، لباس جدید را عوض لباس قدیم معین نموده، ریش تراشی را رواج داده، مکاتب زنانه تاسیس کرده، برقع (چادری) را بر انداخته، متعلمات در خارج فرستاده، با علمای دین مخالفت داشته، محصلین در مکاتب انگلیسی تحصیل کرده، در شرع فساد روا داشته، سنه قمری را به شمسی مبدل ساخته و...» (غبار، ۱۳۷۰: ۸۲۷).

مخالفت‌های شدید مولوی‌ها، زمینه را برای پیدایش شورش‌ها و قیام‌های مسلحانه عمومی هموار کرد. هنگامی که شورش‌ها همگانی شد، حبیب‌الله کلکانی با استفاده از شرایط نابسامان کشور از سمت شمال کشور وارد پایتخت گردید، و کابل را به تصرف خود در آورد، و در اولین نطق تاریخی خود اعلان نمود که «من اوضاع بی‌دینی و لاتی‌گری حکومت سابق را دیده، کمر خدمت به دین بستم و شما را از کفر و لاتی‌گری نجات دادم. آینده من پول بیت‌المال را به تعمیر و ساخت مدرسه ضایع نکرده، به عسکر و ملا خواهم داد که دعا کنند.» (فرهنگ، ۱۳۸۰، ۵۷۶/۲). بعد از اینکه حبیب‌الله کلکانی دلایل تکفیر امان‌الله خان را اعلان نمود، توقف برنامه‌های تعلیمی و تربیتی وی را این‌گونه اعلام کرد:

«مکاتب انگریزی، فرانسوی و جرمنی را موقوف کردم.

برآمدن زنان و دختران بالغه را بدون اجازه ولی‌شان و مکتب مستورات موقوف کردم. فرستادن دخترها را که در خارجه نموده بود [در خارج تحصیل میکردند] چون بدناموسی ملت بود جایز ندانستم و آن‌ها را خواسته دیگر فرستادن را قطعاً ممنوع کردم.» (ننگیل، ۱۳۶۶: ۳۳).

در نتیجه حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا) دروازه‌های تمام مکاتب جدید را بر روی پسران و دختران بست، و با چنین اقدامی به شکل‌گیری و روند رو به رشد معارف در افغانستان پایان داد. غبار، فروپاشی و سقوط دولت امانی و روی کار آمدن حبیب‌الله کلکانی را یک فاجعه‌ی تاریخی برای افغانستان تلقی می‌کند (غبار، ۱۳۷۰: ۸۳۴).

فهرست منابع

۱. الیویه روآ، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی (چاپ سوم)، ترجمه : علی، عالمی کرمانی، تهران: نشر عرفان (ابراهیم شریعتی)، ۱۳۸۹.
۲. پاینده، محمد زهیر، علمی، محمد یوسف، دافغانستان دمعارف تاریخ، لومری برخه، کابل: مطبعه معارف، ۱۳۳۹.
۳. دائره‌المعارف آریانا، کابل: مطبعه عمومی، ۱۳۳۵.
۴. دولت‌آبادی، بصیراحمد، شناسنامه افغانستان، تهران: نشر عرفان (ابراهیم شریعتی)، ۱۳۸۳.
۵. طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم، تهران، ناشر: ابراهیم شریعتی (چاپ دوم)، ۱۳۸۴.
۶. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، (چاپ ششم) تهران: انتشارات جمهوری، ۱۳۷۴.
۷. غنیمه، عبدالرحیم، تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه: نورالله کسائی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۸. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم: انتشارات دارالتفسیر، ۱۳۸۰.
۹. کامگار، جمیل الرحمن، تاریخ معارف افغانستان، (چاپ دوم) کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۷.
۱۰. موسسه طبع کتب دولتی، افغانستان در پنجاه سال اخیر، کابل: موسسه طبع کتب دولتی، ۱۳۴۷.
۱۱. ننگیال، اسناد تاریخی افغانستان، پاکستان: پیشاور، ۱۳۶۶.
۱۲. نوید، سنزل، واکنش‌های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان، ترجمه: محمدنعیم مجددی، ۱۳۸۸.
۱۳. وزارت معارف، احصائیه معارف افغانستان، کابل: ۱۳۵۱.